فرم اشتراک

شرلی و شیطنت شیادی حقیر از نویسنده پرآوازه و موفق،آقای فیروز زنوزی‏جلالی،که حقی‏ بر گردن نوقلمان و نویسندگان نسل بعد از انقلاب دارد،انتظار بیشتری‏ می‏رود.جنگ،مادر بسیاری از رویدادهاست.عده‏ای را عاشق،عده‏ای‏ را صالح و عده‏ای را هنرمند می‏کند.هستند کسانی که جنگ را برنمی‏تابند(مثل هنرمندانی که جلای وطن کردند و از آب و ریشه‏ بریدند و به سترونی محکوم شدند)؛و آنهایی که ماندند،به قول مرحوم‏ شریعتی،مثل آقای زنوزی‏جلالی،کاری«زمینی»کردند.از جنگ و عوارض جنگ نوشتند و صبر و ایثار و شجاعت را مفهومی عمیق‏تر بخشیدند.انتظار می‏رود که آقای زنوزی حداقل رکوردهای خودش را بشکند و از آنچه موفقیت بوده نه تنها پایین نیاید که مرزهای ناشناخته‏ای‏ را هم درنوردد.اما پاسخ اثری مثل«شرلی»به این انتظار،به شدت‏ تأسف‏آور است.نه از آن جهت که نویسنده دستمایه‏ای غیر از جنگ‏ و عوارض آن رابه کار گرفته است،بلکه بدین جهت که قلم توانایش‏ را رها کرده است تا در داستانی نیم‏بلند که یک گفتگوی دوطرفه است، «طوفانی در فنجانی»به پا کند.او صرف‏نظر از اینکه زبان به کار گرفته‏ شده متعلق به جاهل‏های کلاه‏مخملی دهه چهل و پنجاه است و از اثر مستقیم انقلاب در فرهنگ مردم سودی نبرده است،از مایه داستانی‏ هم بی‏بهره است.

در شرلی ما با یک مرد متلک‏گوی سمج و حراف و پررو سرکار داریم که با وقات بر سرراه زنی که ظاهری زیبا دارد قرار می‏گیرد و به بهانه اینکه او را از دست لاتهای سرکوچه در ببرد،خود به لاسیدن‏ با او می‏پردازد.او ویلای چالوسش،از نوارهای مبتذلش و از کبابهایش‏ حرف می‏زند تا به اصطلاح او را«قر»بزند.که در نهایت نمی‏توان‏ مقبول نظر شرلی‏خانم واقع بشود؛واقعه‏ای که هر از گاه مشابه ان را در سر کوچه‏ها و چهارراه‏ها می‏بینیم و در روزنامه‏ها و مجله‏های‏ خانوادگی و کتابچه‏های حل جدول می‏خوانیم؛داستانی در ردیف کارهای‏ ر.اعتمادی،که به نسبت،در این مقوله،در تنظیم،حوادث داستان خوب‏ هم عمل می‏کرد.(حداقل آثارش سرگرم‏کننده برای دختران و پسران‏ سبک‏سر بود.)اما شرلی‏خانم حتی در این زمینه هم موفق نبوده‏است.

موضوعی در حد فیلم فارسیهای کلاه‏مخملیها و با یک نگاه عاشق شدن‏ 2lو قمار کردن بر سر زندگی خود؛که در این ضمن،شرلی‏خانم کمی‏ معقول‏تر از لومپن شخصیت اول داستان است،و از او به خاطر زن‏ داشتنش خوشش نمی‏آید.

خوب بود آقای زنوزی جلالی اگر وسوسه نوشتن داستان در اول‏ شخص و دیالوگ او با مخاطبش را بدون حضور نویسنده داشت،داستانی‏ از نوع داستان«سلمانی»نوشته رینگ لاردنر را الگوی کار خویش قرار می‏داد.

در داستان سلمانی،یک سلمانی از اول شروع اصلاح سرمشتری‏ تازه به شهر آمده‏اش،او را زیر رگبار حرف می‏گیرد.از همه‏جا و همه‏ کس حرف می‏زند،و سر صحبتش را با واقعه‏ای بزرگ در مورد دام‏گذاری‏ که خود در دام گذاشته‏اش گرفتار آمده بود،پیوند می‏زند.

سلمانی در مدت زمان معمول اصلاح سر،ماجرای پیدایش شهر، آرامش شهر و برهم خوردن آرامش شهر را،همراه با پیدا شدن دام‏گذاری‏ که از بین می‏رود،تعریف می‏کند.رانندگان تاکسی،سلمانیها و بعضی‏ مشاغل چنین‏اند.اما راننده شرلی،فقط برای لاسیدن با شرلی،او را سوار می‏کند.لاسیدنش را به آخر می‏رساندو شرلی حتی اسمش را به‏ او نمی‏گوید.

آقای زنوزی‏جلالی تمامی ابزارهای خلق حالت و تجسمات و صحنه‏پردازی و به کارگیری کنایات و اشارات و انتخاب کلمات و طرز تلفظ حروف و تکرار عمدی و مؤکد عبارات و جمله‏ها و لحن را به کار گرفته است که بگوید شرلی در آخر به سماجتهای مرد سمج جواب‏ منفی داد،و چون خودش پسر هفت‏ساله‏ای به نام مهدی داشت، نخواست وارد زندگی زن و مردی دیگر شود.آقای زنوزی‏جلالی انتظار دارد از خواندن شرلی چه تغییر ایدئولوژیک،اخلاقی،در ما ایجاد شود؛ یا برای مثال،دچار کدامیک از تأثرات لذت بردن از داستان،غمگین‏ شدن،شاد شدن و...شویم؟چه عبرتی بگیریم که حداقل تا همان‏ شب روزی که شرلی را خوانده‏ایم از یادمان نرود.آیا استاد زنوزی‏جلالی‏ می‏خواهد در همان محدودهء«شرلی»ها بماند؟

ان شاء الله

که چینن نخواهد بود!

تهران حبیبی